

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه

۱۹ اگست ۲۰۲۳



یونس نگاه

رونق اعتراض و رکود رهبری

در ده سال آخر جمهوری اسلامی معنای طالب در سیاست افغانستان به تدریج تغییر کرد. در حدود یک دهه اول بعد از سقوط حاکمیت آن گروه در ۲۰۰۱ میلادی، دوری جستن از طالبان قاعده بود و هرگونه تمایل، یادآوری و همکاری با آن گروه در سیاست رسمی تحمل نمی شد و در جامعه نفرت یا حیرت بر می انگیزت. اقشار نزدیک به طالبان، افرادی که زمانی بهر دلیل با آن گروه همکاری کرده بودند، و حتا سیاستمداران مشهور نزدیک به طالب می کوشیدند از آن گذشته فاصله گیرند. آنان پوشش، رفتار و روابط اجتماعی خود را در همسویی با تحولی که امیدبخش می نمود، تغییر داده و می کوشیدند در افغانستان جدید نقش و جای پائی داشته باشند. تعدادی چون وحید مژده که مدتی در جمع کادرهای فنی طالبان در گردش چرخ اداری آن گروه تلاش ورزیده بودند، با نوشتن خاطرات از آن روزهای سیاه فاصله می گرفتند و مردم را به آموختن از گذشته تشویق می کردند.

طالب اگرچه نام گروه جهادی مشخصی بود، اما اعمال و رفتار آنان برای اکثر مردم افغانستان آشنا بود و خیلی از اشخاصی که مهارت های کسب قدرت و ثروت را در نظامی می جستند که اصولاً باید بر مشوره، انتخابات و قانون استوار می بود، از کانال تنظیم های شبه طالبانی وارد سیاست شده بودند. تعدادی از آنان در معلم کشی، مکتب سوزی، دشمنی با فرهنگ شهرنشینی و جنگ با ارزش های مدنی شرکت کرده بودند. بخش بزرگ توده مردم، فعالان مدنی و حتا آنانی که از غرب آمده بودند نیز در گوشه ای از سرگذشت خود می توانستند همسویی و یا مشارکت در فعالیت هایی را بیابند که در پایان طالبانی نام گرفتند. آنان خود یا بستگان شان در کمپاین جهاد و ترویج تندروی سهم گرفته بودند. لذا روگردانی از طالب، برای بیش تر حامیان نظام غیرطالبانی فراتر از دشمنی با یک گروه مشخص، دوری جستن از گذشته تاریک و خطاهای آشکار فردی و اجتماعی بود. ملتی بعد از دهه ها غوطه خوری در خون و تحمل جنگ ها و دربرداری های برخاسته از عقب ماندگی داخلی و دخالت های خارجی، با دیدن این که توافقات خارجی و تحولات داخلی صفحه تازه ای را گشوده است که چشم انداز کار، آزادی، نان و صلح دارد، با شور و هیجان کم نظیر به این کاروان تازه

می‌پیوستند. گروه‌های سیاسی راست‌گرا، چپی‌ها، میان‌روان و آنانی که در هیچ یکی از طیف‌های مشهور نمی‌گنجیدند پا به عرصه‌ تازه نهادند تا بخت خود را بیازمایند. خیلی از آنان اساسنامه‌ها و برنامه‌های گذشته را کنار گذاشتند تا از جریان سریع تحولات باز نمانند. برگشت میلیونی مهاجران، گسترش سریع شهرها، لبریز شدن مکاتب و دانشگاه‌ها و داغ شدن بازارها گواه این استقبال عمومی بود.

در آن نزدیک به یک دهه، طالب به گروه شکست‌خورده و نماد گذشته بدل شده بود و حمایت از طالبان ننگ اجتماعی و خطای سیاسی پنداشته می‌شد. حامیان طالب اگر می‌خواستند در نظم جدید اجتماعی و سیاسی راه یابند باید سکوت پیشه و چهره بدل می‌کردند، در غیر آن انگشت‌نما و منزوی می‌شدند. البته در آن زمان سیاست رسمی دولت حذف جبری شیوه زندگی طالبانی نبود، و مثل امارت طالب اداره‌ای برای کنترل ریش، لباس و رفتار افراد تعیین نشده بود، اما کسانی بودند که رفتار عقده‌ای با حامیان و نشانه‌های طالبان داشتند.

در آن سال‌ها طالبان از مقام گروه مدافع یک شیوه زندگی و حکومت‌داری که دیگران با توجه به فاصله و رابطه با آن موضع خود را مشخص سازند، سقوط کرده بود و این مقام به دموکراسی و دموکراسی‌خواهان رسیده بود. مردم و نیروهای سیاسی بر سر نوع دموکراسی، حدود دموکراسی و رابطه آن با فرهنگ‌ها و سنت‌ها بحث داشتند و اعلام موضع می‌کردند. پیمودن مسیر تازه آسان نبود، به‌ویژه در شرایطی که حضور نیروهای نظامی و دیپلمات‌های باصلاحیت خارجی مانع شکل‌گیری حکومت ملی و تقویت نهادهای داخلی می‌شد و جریان مبالغه‌گفت به‌نام بازسازی و مبارزه با تروریسم از آدرس‌های گوناگون، ادارات موازی را در سفارت‌خانه‌ها، وزارت‌خانه‌ها و ولایات به وجود آورده بود. بی‌بندوباری و ستمی که آن وضعیت در پی داشت، زمینه برگشت جامعه به «حالت طبیعی» را مهیا ساخت و طالبان فرصت برگشت یافتند.

نخست طالبان در بخش‌هایی از جامعه، آن‌گاه در جبهات و عاقبت در ادارات و پشت میزهای مذاکره ظاهر شدند، و ثقل سیاست تغییر کرد. در ده سال آخر جمهوری اسلامی، طالبان محور اصلی سیاست شده بودند و همه نیروها با ابراز نفرت، دوستی، تماس، مذاکره و یا جنگ با طالبان موضع خود را بیان می‌کردند. در چند سال آخر جمهوری اسلامی، از نظام غیرطالبانی کالبد بی‌جانی باقی مانده بود و سایه ترسناک فروپاشی و تروریسم همه جا پخش شده بود. عاقبت کار به‌جایی رسید که مخالفت با طالبان از مد افتاد و غیرعادی به‌نظر می‌رسید. برگشت طالبان به قدرت مثل مرگ، امر ناخواستنی و ناگزیر به‌چشم می‌آمد. اکثریت، برگشت به امارت طالبانی را دوست نداشتند، اما چون سرنوشت محتوم برای مواجهه با آن آماده می‌شدند. همان‌طوری که در دهه اول، حدود دموکراسی و رابطه آن با سنت‌ها و فرهنگ‌ها مسایل اصلی جامعه شده بود، این بار چگونگی برگشت طالبان، سهمی که در دولت باید می‌داشتند، محدودیت‌هایی که باید وضع می‌کردند و گام‌هایی که به عقب برداشته می‌شد، مسایل اصلی شده بودند. جامعه تقسیم شده بود به طالبان، هم‌راهان طالبان، آنانی که طالبان را تحمل می‌توانستند و اقلیتی که ایستادن در برابر آن گروه را ترجیح می‌دادند.

برگشت امارت و رونق مجدد مخالفت با طالبان

بعد از توافق‌نامه دوحه، مخالفت فعال علیه طالبان به پائین‌ترین سطح سقوط کرد. جنگ در برابر آن گروه ادامه داشت، اما بار جنگ را سربازانی بر دوش می‌کشیدند که پشت‌شان هر روز از حمایت سیاسی و لجستیکی خالی می‌شد. پسان‌ها معلوم بود که به استثنای اقلیتی از افسران و سربازانی که آگاهانه و با انگیزه سیاسی می‌جنگیدند، دیگر در میان نیروهای امنیتی نیز انگیزه ایستادن در برابر طالبان وجود نداشت. مخالفت و تبلیغات سیاسی از دستگاه دولتی نیز به تعدادی صدا و آدرس فردی تقلیل یافته بود و نشانه‌های سکوت نهادها، احزاب، سازمان‌ها و طبقات اجتماعی با نزدیک

شدن به روزهای سقوط برجسته‌تر می‌شد. صداها و اعتراضات کوچکی که تا روزهای پایانی شنیده می‌شدند، در موج سنگین تبلیغات رسانه‌ای و دیپلماتیک چون اوایلا و فریاد آدم‌های ناچار بی‌تأثیر بودند و جدی گرفته نمی‌شدند. پیش از آن که تفنگ‌ها خاموش شوند، روایت‌ها و بلندگوهای ضدطالبانی از کار افتادند.

توهم تغییر طالبان در خلق آن وضعیت نقش داشت. مردمی که میان دو سنگ آسیاب خشونت طالبان و بیکارگی دولت آرد می‌شدند، از این که می‌دیدند وضعیت در حال دگرگونی است و یکی از سنگ‌های آسیاب از روی زندگی خردوخمیر شده‌شان دور می‌شود، دچار حس کاذب رهائی می‌شدند. حسی که زندانی از تبدیلی شکنجه‌گر و فرصتی میان دو شکنجه می‌تواند داشته باشد. مردم به تجربه می‌دانستند که طالبان در مناطق تحت کنترل خود چه رفتاری دارند و چگونه با کشتن، انتحار، سرکوب و خشونت به قدرت رسیده‌اند؛ با این وجود امیدوار بودند که معجزه‌ای رخ دهد و طالبان به‌خاطر حفظ قدرت، جلب حمایت و پول آمریکا و بسیار دلایل دیگر، کمتر طالبی کنند. این توهم را تبلیغات بسیار داخلی و خارجی در جریان مذاکرات دوحه تقویت کرده بود. مردم، سیاستمداران و حتا گروهی از مخالفان سرسخت نظام طالبانی شکست را پذیرفته و آماده برگشت تاریخی برای شروع دیگری شده بودند که رهبری آن را ائتلاف محافظه‌کار جامعه و در رأس آن‌ها طالبان به‌دست می‌داشتند. تسلیمی به طالبان تنها تنه‌ای به سیادت یک گروه تروریست نبود، بلکه برای بخش بزرگی از جامعه اعتراف به ناتوانی و شکست جمعی بود. آنانی که بعد از سقوط امارت اول، از گذشته طالبانی خود فاصله می‌گرفتند، کتاب و خاطره می‌نوشتند تا فاصله خود از آن گذشته تاریک را نشانی کنند، دوباره طالب شده بودند و می‌گفتند که برای تغییر وضعیت باید به گذشته برگشت. وحید مزده که پیش از سقوط جمهوری اسلامی ترور شد، نمونه برجسته از این طیف سیاستمداران و تحصیل‌کردگان بود. او در سال‌های پایانی جمهوریت دوباره شهرت لابی و مشاور طالبان را کما می‌گردد بود.

مخالفت با طالبان کاملاً متوقف نشد، اما سال اول حاکمیت آن گروه را با وجود مخالفت مسلحانه در پنجشیر و اندراب، می‌توان دوره بلا تکلیفی و انتظار خواند. اکثر نیروهای سیاسی و توده مردم در پی تعامل با طالبان بودند و می‌کوشیدند تغییری را در سیاست‌ها و رفتار آن گروه بیابند. برای سیاسی‌ها تبلیغ حکومت همه‌شمول و برای غیرسیاسی‌هایی که خود را در جبهه مقابل طالبان می‌دیدند، به‌ویژه کسانی که در ادارات و نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی کار کرده بودند، اعلام عفو و امنیت علت اصلی سکوت و دوری جستن از مخالفت بود. مدتی همان روال سال‌های آخر دولت غیرطالبانی حاکم بود و مسابقه تماس، همکاری و تحمل طالبان داغ بود. فرامین طالبان و حذف تدریجی افراد و ائتلاف غیرطالبان از اداره و اجتماع، قاعده را دوباره تغییر داد و مخالفت با طالبان ثقل سیاست شد.

اکنون که دو سال از حاکمیت طالبانی می‌گذرد، جامعه به اقلیت کوچک طالب و مخالفان بسیار آن گروه تقسیم شده است. مخالفت با نظام طالبانی دوباره قاعده شده و طیف‌های گوناگون جامعه از سیاستمدار تا جنرال، کودک مکتبی تا استاد دانشگاه، خانم خانه تا معلم مکتب، کراچی‌وان تا راننده، خارجی و داخلی با نوعی مخالفت و حدود فاصله با گروه طالبان، به مخالفان جدی و غیرجدی نظام طالبانی دسته‌بندی می‌شوند. مخالفت با نظام طالبانی از آنانی که جبهه ضد طالبانی ساخته‌اند تا مأموران و مقام‌های خود طالب پراکنده است. جبهه‌داران براندازی آن رژیم را می‌خواهند و مخالفان درونی طالب و مقام‌های منتقد خواستار اصلاحند. تأیید طالب و حمایت از سیاست‌های طالبانی حتا در رسانه‌های امارتی درز برداشته است و آنان به‌جای تأیید برخی از سیاست‌ها می‌کوشند برای آن توجیه و بهانه بتراشند. بستن مکاتب، ممنوعیت کار زنان، پناه دادن به تروریستان خارجی و قبضه چوکی‌های مسلکی از سوی مولوی‌ها و قومندانان کم‌سواد برای بخشی از فعالان رسانه‌ای و کارمندان امارت طالب نیز پذیرفتنی نیست و آنان با علم کردن اصل اطاعت در امارت طالبانی، مخالفت فکری و همراهی سازمانی خود را اعلام می‌کنند.

حالا برای اکثر باشندگان افغانستان عبور از امارت طالبانی مسأله اصلی است. خلاف آنچه در ظاهر می‌نماید، جدال واقعی بر سر چگونگی شکست طالبان و اعاده نظام مردمی است، نه چگونگی همکاری با آن گروه. حتا آنانی که در پی رسمیت امارت طالبند و کسانی که مخالفان مشهور طالب را به رفتن به افغانستان و تعامل با امارت طالبانی تشویق می‌کنند، این کار را راهی برای نجات از شر طالب می‌دانند و تبلیغ می‌کنند که تغییر طالبان از طریق تعامل ممکن است نه با جنگ و مخالفت. جامعه و محیطی را که طالبان برای مردم افغانستان می‌خواهند، برای اکثر ساکنان کشور، از جمله بخش بزرگ بدنه امارت طالب و اقشاری که از درون آن‌ها طالبان برخاسته‌اند، پذیرفتنی نیست. حکومت ملانی که کشور را به مدرسه تبدیل کند، همه امور را با نظام مدرسه‌ای تنظیم نماید، و امارت و وزارت و ریاست را ملک انحصاری ملا بداند، برای اقشار همسو با طالبان نیز جاذبه ندارد. حالا که مخالفت با طالبان مسأله اصلی سیاست و جامعه شده، ظرفیت غیرطالبان در ایجاد بدیل در بته آزمون قرار گرفته است و سرنوشت ما را چگونگی مدیریت این جریان وسیع ضدطالبانی رقم خواهد زد.

مخالفان بسیار و فقدان رهبری

فصل دوم قانون اساسی سال ۱۳۸۲، فصل مردم بود. مواد آن فصل در روشنی اعلامیه جهانی حقوق بشر، منشور سازمان ملل متحد و تجارب مبارزاتی مردم ما، به حقوق اساسی و وجایب شهروندان پرداخته بود. ممنوعیت تبعیض، برابری همه (مرد و زن) در برابر قانون، تصدیق حق حیات و آزادی، منع تعذیب و شکنجه، به رسمیت شناختن حق انتخاب و حق تأسیس نهادهای سیاسی و اجتماعی مواد اصلی آن فصل بود. آزادی تشکیل احزاب و سازمان‌های سیاسی بخش مهم آن قانون و جوهر نظام غیرطالبانی بود. این آزادی ظاهراً در چتر حمایت دولت‌های خارجی به قانون درآمده بود، اما حمایت خارجی شرط جانبی بود. نزدیک به یک قرن، برای چند نسل آزادی سیاسی و تشکل موضوع اصلی منازعات سیاسی بود، و از دوران مشروطه‌خواهان شخصیت‌ها و سازمان‌های بسیار برای این هدف رزمیده بودند. در سال ۱۳۸۲، تمام طرف‌های دخیل در سیاست آن زمان، به اصل آزادی ایجاد تشکل‌های سیاسی گردن نهادند و آن را شرط رشد نظام مردمسالار خواندند. اما، در عمل حزب‌سازی و آزادی سیاسی به مسیری نرفت که منجر به تقویت مردمسالاری و در نتیجه تقویت پایه‌های دولت در درون جامعه شود.

در وبسایت وزارت عدلیه افغانستان آخرین فهرست احزاب رسمی هنوز موجود است. براساس آن جدول، هفتادوسه حزب سیاسی در سال ۲۰۲۱، فعال نشان داده شده‌اند. بیش‌تر فهرست را نام احزابی با پسوند اسلامی پر کرده است. تنظیم‌های جهادی بازی‌گران اصلی دوره جمهوری اسلامی بودند که در فاصله ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ به ده‌ها شاخه تقسیم شده بودند و هر مدعی کلان چوکی، حزبی را چون ان‌جی‌او یا شرکت ثبت کرده بود. زمانی تعداد این احزاب به ۱۱۰ رسیده بود و صدها آدم مطرح و صاحب نفوذ آن سال‌ها، رئیس یا معاون یک حزب سیاسی بودند. براساس قانون احزاب سیاسی افغانستان که در سال ۱۳۸۸ نافذ شده بود، هر حزب باید کم‌از کم ۱۰ هزار عضو و در ۲۰ ولایت دفتر فعال می‌داشت. اگر به راستی آن ۱۱۰ یا ۷۳ حزب هرکدام بیش از ده‌هزار تن عضو و در ۲۰ ولایت دفتر فعال می‌داشت، دولتی که به‌گونه‌ای در آن مشارکت داشتند، بسیار قوی می‌شد و با توافق‌نامه دولت خارجی یا تهدید شورشیان فاقد آجدای سیاسی و برنامه دولتی نمی‌لرزید، و با رفتن عساکر خارجی یک‌شبه فرو نمی‌پاشید. به احتمال زیاد، هیچ یکی از آن‌ها حزب نبود و بیش‌ترشان حتا ویژگی‌های حداقلی یک سازمان سیاسی را نداشتند. مهم‌ترین و پرنفوذترین آن‌ها تنظیم‌های قومی، جمعیت‌های ولایتی و تشکیلات خانوادگی بودند که به دلیل سوابق سیاسی رهبر و تعدادی از

اعضاء به منابع مالی و چوکی‌های دولتی دسترسی داشتند، و می‌توانستند از ولایات کاپی تذکره و امضاء جمع‌آوری کرده و برگزاری جلسات و گردهمایی‌هایی را در برخی از مناطق تمویل کنند.

سنت تنظیمی و سیاست ان‌جی‌اویی با تبلیغات ضد حزبی همراه بود. عده‌ای از رهبران جمهوری اسلامی باور داشتند که آزادی تشکل و حزب‌سازی در دهه ۱۳۴۰ هجری خورشیدی، مشهور به دهه دموکراسی، بی‌موقع و مایه شورش‌ها و انقلاب‌هایی بود که کشور را ویران کرد. از این‌رو، مأموریت اصلی خود را آبپاشی بر شعله‌های تحزب و سازمان‌گرایی دانسته و می‌گفتند که نسل نو باید به‌جای پرداختن به سیاست و سازمان‌یابی، مهارت بیاموزد و از امور سیاسی دوری جوید. این دیدگاه در دانشگاه‌ها، ادارات دولتی، رسانه‌ها و محافل رسمی تبلیغ می‌شد. تسهیل ان‌جی‌اوغرائی سیاسی و حمایت از تنظیم‌های خانوادگی و اندیوالی نیز در خدمت این نظر بود. از شکل‌گیری هر گونه حزب و سازمان سیاسی برخاسته از درون مردم هراس وجود داشت؛ اما نهادهای سیاسی‌نمای فاقد برنامه و ناتوان در بسیج پایدار و معنادار مردم برای پر کردن جای خالی سازمان‌ها و احزاب حمایت می‌شدند. این تنظیم‌ها و ان‌جی‌اوه‌ای سیاسی از تنوع گرایش‌ها، تفاوت‌های طبقاتی و گوناگونی فرهنگی جامعه نمایندگی نمی‌کردند و با اقتشار، طبقات و گروه‌های اجتماعی رابطه سازمانی نداشتند. بیشتر آن‌ها نسخه‌های بدل یکدیگر بودند. انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و نهادهای صنفی یا شکل نمی‌گرفتند و یا اگر ایجاد می‌شدند با تنظیم‌ها و ان‌جی‌اوه‌ای سیاسی رابطه پایدار برقرار نمی‌توانستند تا خواسته‌های صنفی خود را پی‌گیری کرده و از این طریق، ستون‌های سیاسی احزاب ملی شوند.

این نقیصه باعث شده بود که مباحث و جدل‌های سیاسی در پارلمان، حکومت و رسانه‌ها بیشتر مواقع غیرعینی و بی‌ارتباط به زندگی مردم باشد. بحث‌های انتزاعی نخبگان به دل مردم چنگ نمی‌زد و خواسته‌های عینی مردم برای سیاست‌پیشگان جاذبه نداشت. مردم حق رأی، فرصت شغلی، دسترسی به خدمات، رفاه، امنیت و آزادی می‌خواستند؛ اما نخبگان در جدل سهم‌گیری از منابع داخلی و کمک‌های خارجی، تعداد وزیران قومی، سهمیه‌های تنظیمی/خانوادگی، مصطلحات رسمی و تفاوت‌های زبانی را برجسته می‌کردند. فاصله میان توده مردم و نخبگان سیاسی و در واقع دولت هر روز بیشتر می‌شد، تا جایی که در سال‌های آخر جمهوری اسلامی، دولت‌مردان پشت دیوارهای سمنتی و موترهای زرهی، افغانستان دیگری ساخته بودند که به دبی، اسلام‌آباد، تهران و واشنگتن نزدیکتر از مارجه، پارون، خیرخانه و برچی بود.

پانزدهم اگست ۲۰۲۱ روز سقوط جمهوری اسلامی و پیروزی امارت طالبان ثبت شده است. سقوط واقعی بسیار پیش‌تر از آن رخ داده بود، و در آن روز آخرین پرده از روی رابطه حکومت بی‌مردم و ملت فاقد دولت و سازمان برداشته شد. طالبان قرارداد حاکمیت مردم فاقد رهبری را از تیکه‌دار جهانی گرفتند.

عرصه نو رهبران تازه می‌خواهد

حریفان سیاسی صاحب نفوذ و نامدار طالب، آنانی که بعد از سقوط رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱، حاکم شدند، در سال ۲۰۲۱ بسیار اسلحه، پول و دارائی داشتند. دستان آنان بیش از ظرفیت‌شان پر بود. تسلیحات ده‌ها میلیارد دالری که به‌دست طالبان افتاده، پیش از سقوط در اختیار یا در دسترس اینان بود. اما به دلایلی که در بالا گفتیم، این حریفان، از مقام دعوای حاکمیت افتاده بودند و برای آویزان‌شدن به طالبان رقابت می‌کردند. عده‌ای با قومندانان طالب، کسانی با رهبران پاکستان و برخی با منابع غربی در تماس بودند و برای آینده خود، خانواده و اطرافیان‌شان چانه می‌زدند. آنان در سال‌های پایانی جمهوری اسلامی از رابطه‌های حداقلی با مردم محروم شده بودند و در محیطی می‌زیستند که شباهت با وطن مردم نداشت. تعدادی در آخرین روزها تلاش ورزیدند به مردم پناه ببرند، سنگر بسازند، عسکر طلب کنند و به

توده‌های میلیونی غیرطالب فرمان بسیج، ایستادگی و مقاومت بدهند. اما زمان تغییر کرده بود. صدای آنان در کوهستان‌ها و دشت‌های پر از مردان و زنان ضدطالب نمی‌پیچید، دهان‌بدهان نمی‌شد و با فریاد مردم به پژواک بزرگ و فراگیر بدل نمی‌شد. سال‌ها دوری و زیستن در دو سوی دیوار حکومت، حتا آنانی را که زمانی در کنار رهبران جنگیده و عزیزانشان را از دست داده بودند، بیگانه ساخته بود. دوران تازه‌ای آغاز شده بود و برای ایستادگی علیه طالبان به میدان و رزمندگان تازه نیاز بود.

رهبران سنتی تنظیم‌ها و سازمان‌های سیاسی ان‌جی‌اویی در دو سال گذشته ثابت کرده‌اند که دوران‌شان به‌سر رسیده و ظرفیت هماهنگی با شرایط را ندارند. آنان نتوانستند شعار، ابزار و روش کار خود را تغییر دهند. تعدادی با همان شعارهای دوران جهاد و جنگ‌های داخلی کوشیدند به میدان برگردند، اما آن روابط از هم گسیخته بود و شعارهای قدیمی بسیار آزموده و کهنه‌تر از آن شده بودند که جنبشی در جامعه خلق کنند. برخی با تصور این که وارد مرحله تازه‌ای از پروژه قدیمی شده‌اند، به شیوه‌ای که در دوران جهاد در پشاور یا در دوره جمهوری در کابل عمل کرده بودند، اساسنامه و اعلامیه‌ای ترتیب داده و حزب و سازمان سیاسی ساختند. تعدادی از این احزاب و سازمان‌های تازه تنها به بیانیه اعلام وجود خلاصه شدند و دیگر خبری از آن‌ها نشد. عده‌ای حتا اعلامیه تازه و نام جدید را نیز ضرورت ندیدند و احزاب و سازمان‌های خانوادگی و انحصاری را با خود به کشورهای بیگانه برده و از آدرس آن‌ها به مصاحبه و بیانیه مجازی ادامه دادند. صاحبان این احزاب و سازمان‌ها هنوز ادعای نمایندگی دارند، تعدادی به‌راستی صاحب نفوذ قومی یا سمتی نسبی‌اند. اما در شرایط کنونی آن نفوذ را به‌آسانی نمی‌توانند به نیروی سیاسی بدل کنند. چرا که رشته‌های روابط سنتی که این تنظیم‌ها بر آن استوار بودند، از هم گسیخته و نسل تازه‌ای با خواسته‌ها و روابط متفاوت در جامعه ظهور کرده‌اند که بسیار روشن‌تر از اینان مخالف طالبانند و مطالباتی دارند که اگر روزی سازمان‌یافته و جدی مطرح شوند، به سینه رهبران تنظیمی و سازمان‌های ان‌جی‌اویی نیز چون طالبان دست رد خواهند زد.

احتمال پیوستن رهبران سنتی بازمانده از جمهوری اسلامی به امارت طالبانی و ایجاد اتحاد تازه‌ای از محافظه‌کاران زیاد است. برای خیلی از کلان‌های دوره جمهوری مخالفت با طالبان تاکتیکی برای حفظ سرمایه و اعتبار شخصی است. آنان خواهان تغییر نیستند، بلکه ترجیح می‌دهند نظم موجود با تعدیلاتی که در آن دارایی‌ها و مقام نمایندگی/تیکه‌داری سیاسی قومی، سمتی و مذهبی‌شان حفظ شود، پایدار بماند. ترس انتقال رهبری به نسل تازه‌ای از فعالان و به حاشیه رانده‌شدن فرزندان و نواسه‌های رهبران سنتی و یا برهم خوردن قاعده‌های سیاسی چند دهه گذشته برای گروهی از کلان‌هایی که هنوز خود را آدرس اصلی مخالفت و مذاکره با طالبان می‌خوانند، جدی است. این ترس احتمال سازش و همکاری آنان در ایجاد حکومت «همه‌شمول» طالبانی را افزایش می‌دهد. فشار و هدایت خارجی برای راندن اینان در موضع سکوت و انتظار کنونی و مشارکت در حکومت «همه‌شمول» احتمال جدی است؛ اما علت اصلی در فاصله‌ای است که این رهبران از منابع محلی قدرت خود گرفته‌اند.

مخالفت با طالب امروز قاعده و ثقل تازه سیاست شده است. همه نیروها و اقشار غیرطالب جامعه روی عبور از این امارت توافق دارند؛ اما عبور برای هر بخشی از جامعه و هر گروه سیاسی معنایی دارد. زنان و دختران، کارگران و دهقانان، سربازان اردوی فروپاشیده، جنرالان و صاحب‌منصبان، فعالان مدنی و رسانه‌ها، تحصیل‌کردگان و متخصصان همه می‌خواهند وضعیت کنونی تغییر کند. این نارضایتی جمعی از امارت طالبانی زمین مبارزه را بزودی هموار خواهد کرد و با گذشت زمان ابهام و سردرگمی کاهش خواهد یافت. آن‌گاه رهبری تازه‌ای از درون جامعه برخواید خاست. تنها چیزی را که به یقین می‌توان گفت تغییر است. جامعه بدون شک تحولات تازه‌ای را در آستین

دارد، و این تحولات ما را به گذشته برخواهد گرداند. از هر مسیری اگر از طالبان عبور کنیم، به رهبری زورمندان پیش از طالبان نخواهیم رسید.

شقاقت‌های بازمانده از دوران جمهوریت و تبلیغات تنظیمی هنوز زنده است و عده‌ای تصور می‌کنند که تحولات آینده بر درزهای آن منازعات شکل خواهد گرفت و اتفاق تازه‌ای را نمی‌توان انتظار داشت. اما زیبایی حیات اجتماعی و سیاسی بشر در احتمالات بی‌پایان و مسیرهای پیش‌بینی‌ناپذیر آن است. نشانه‌های بسیاری از بلوغ اجتماعی و ملی ما به‌چشم می‌آید. دوره آشوب طالبانی دیر نخواهد ماند، و فصل تازه‌ای از کار و پیکار فرا خواهد رسید. عرصه تازه، سازمان‌ها و رهبران تازه را به‌همراه خواهد آورد.